



**بررسی‌هایی که انجام‌شده، نشان می‌دهد، دلیلی برای این ادعا**

**که میان یقین و قطع تفاوتی وجود دارد، نیافته‌ایم. برخی گفته‌اند:**

**یقین حتماً باید همراه با احراز مطابق با واقع باشد؛**

**درحالی‌که به نظر می‌رسد، چنین شرطی لازم نیست؛**

**یعنی شخص می‌تواند بدون تأمل، تسامح و تساهل، به‌درستی بگوید:**

**«کنْتُ علی یقین» و این استعمال، مجازی هم نیست؛**

**بلکه حقیق است.**

مفاد روایت تنها در این حد باشد که یقین گذشته، معتبراست و آثار همان زمان، بر آن بار می‌شود؛

یعنی اگر یقین در زمانی واقع شده و کاری بر اساس آن انجام شده، اکنون نیز می‌توان گفت آن کار در همان زمان به‌درستی انجام شده است و آثار شرعی آن در همان مقطع مترتب است.

**احتمال دوم:** حمل آثار زمان گذشته

**و زمان حاضر**

احتمال دوم آن است که نه‌تنها آثار همان زمان، بلکه اگر یقین گذشته اکنون هم آثاری دارد، می‌توان آن آثار فعلی را نیز بر آن بار کرد.

به تعبیر دیگر، گفته می‌شود: آن یقین گذشته صحیح بوده و اکنون نیز همچنان معتبر است و می‌توان آثار فعلی را نیز بر آن مترتب ساخت.

**احتمال سوم:** استمرار اعتبار یقین تا زمان حاضر

احتمال سوم آن است که نه‌فقط آن یقین در زمان گذشته صحیح بوده؛ بلکه استمرار دارد تا زمان حاضر؛

یعنی آن یقین همچنان برقرار تلقی می‌شود و بر این اساس، آثار آن در حال حاضر نیز جاری است. این برداشت، شبیه به مبنای مرحوم شیخ اعظم رحمته‌الله در رسائل است که هر سه احتمال را ذکر فرموده‌اند (فرائدالأصول، ج ۳، ص ۳۰۲، ۳۰۷)

**• تحلیل نهایی و نظر مختار**

ظاهر مطلب. با توجه به سیاق روایت «فَلْيَتَّقِضِ عَلی یَقِینِهِ». آن است که در همان زمانی که یقین محقق شده، کار انجام‌شده، صحیح بوده و آثار شرعی آن در جای خود واقع شده است؛ به‌عنوان مثال، اگر کسی زکات سهم سادات را در گذشته به کسی داد و در آن زمان یقین داشت که فرد، مستحق است؛ ولی اکنون شک کرده که آن فرد واقعاً سید بوده یا نه، قاعده یقین می‌گوید: در همان زمان، یقین شما معتبر بوده و عمل شما صحیح است؛ ولی اکنون که یقین ندارید، دیگر نمی‌توانید دوباره همان فرد را مشمول حکم فقیر سیدی قرار دهید.

**• دعوت به تأمل دوباره در مفاد و مستندات قاعده**

هدف از طرح این احتمالات آن است که فضلاً و اصحاب نظر، در مفاد قاعده یقین و تأملی دوباره داشته تجدیدنظر و تأملی دوباره داشته باشند. این قاعده از قواعد پرکاربرد و در عین حال، پراهمام اصول فقه است که پرداخت دقیق به آن، می‌تواند در بسیاری از مسائل فقهی اثرگذار باشد.

لذا صحیح است که بگوییم: «این یقین را با شک نشکن»؛ چون این یقین هم‌اکنون نیز وجود دارد.

اما در قاعده یقین، ما چنین یقینی نداریم. تنها می‌دانیم که در گذشته نسبت به چیزی یقین داشته‌ایم؛ ولی اکنون نسبت به‌همان متعلق، دچار شک شده‌ایم؛ پس یقین حاضر در میان نیست تا عنوان «یقین» فعلی بر آن صدق کند.

**۲. پاسخ به‌اشکال فعلیت یقین**

در پاسخ به این اشکال گفته می‌شود: درست است که عناوین ظهور در فعلیت دارند؛ اما اگر ما شرط فعلیت را در صدق آن عنوان لحاظ نکنیم، دیگر این اشکال وارد نیست.

به‌عنوان مثال، اگر کسی مالی داشته که بعداً از بین رفته، می‌توان گفت: «فلانی مالی داشت» و تأسف‌خوردن بر آن مال نیز طبیعی است؛ چون گرچه مال فعلاً موجود نیست؛ اما اطلاق عنوان «مال» نسبت به زمان گذشته صادق است. در اینجا نیز همین‌طور است.

در روایت «من کان علی یقین فصابه شک»، یقین مربوط به گذشته است و شک، لاحق بر آن یقین است؛ بنابراین وقتی گفته می‌شود: «یقین را با شک نشکن»، مراد از یقین، همان یقین سابق است و لازم نیست، در حال حاضر نیز یقین وجود داشته باشد.

**۳. جمع‌بندی و تأمل نهایی**

مجموع اشکالاتی که بزرگان در این باب مطرح کرده‌اند، گرچه قابل توجه است؛ اما برخی از آنها قانع‌کننده نیستند.

با تأملاتی که اخیراً داشته‌ام و بررسی‌هایی که بر سند و صدور روایت صورت گرفته، به نظر می‌رسد، اگر سند و صدور روایت را بپذیریم، انصاف آن است که دلالت این دو روایت مبارکه بر قاعده یقین تمام باشد.

این نکته از حیث اصولی بسیار مهم است؛ چراکه مستند قاعده یقین را ـ برخلاف استصحاب که ادله‌اش متعدد است ـ نمی‌توان به‌راحتی نادیده گرفت.

بررسی مفاد قاعده یقین و سه‌احتمال در معنای روایت

بحث دیگری که در ادامه مباحث قاعده یقین باید به آن توجه کرد، این است که مفاد قاعده یقین دقیقاً چیست؟

در این زمینه، سه احتمال عمده از سوی بزرگان مطرح شده است:

**احتمال اول:** **حمل آثار بر زمان تحقق یقین**

آیت‌الله محمدمهدی شب‌زنده‌دار

دبیر شورای‌عالی حوزه‌های علمیه تبیین کرد

# تحلیل قاعده یقین و شک ساری در فقه و اصول

یا نباشد؛ اما یقین مشروط به این است که مطابق با واقع باشد.

لذا اگر کسی در گذشته، نسبت به امری یقین داشت؛ ولی اکنون در صدق آن شک می‌کند، دیگر نمی‌تواند ادعا کند که «یقین» داشته؛ بلکه تنها می‌تواند بگوید «قطع» داشته است.

**• نتیجه‌گیری: عدم صدق یقین در قاعده یقین**

بر همین مبنا، محقق خوبی معتقد است که در روایت «لا تنقض الیقین بالشک» در باب قاعده یقین، اصلاً یقین صدق نمی‌کند؛ چون فرد نسبت به مطابق‌بودن با واقع، شک دارد؛ درحالی‌که دراستصحاب، یقین سابق محفوظ است و شک تنها در بقای آن است. پس در استصحاب، اطلاق لفظ «یقین» صحیح است؛ اما در قاعده یقین، دیگر چنین صدقی وجود ندارد.

**• بررسی صحت اطلاق واژه «یقین» در قاعده فراغ و تفاوت آن با قطع**

بررسی‌هایی که انجام‌شده، نشان می‌دهد، دلیلی برای این ادعا که میان یقین و قطع تفاوتی وجود دارد، نیافته‌ایم. برخی گفته‌اند: یقین حتماً باید همراه با احراز مطابق با واقع باشد؛ درحالی‌که به نظر می‌رسد، چنین شرطی لازم نیست؛ یعنی شخص می‌تواند بدون تأمل، تسامح و تساهل، به‌درستی بگوید: «کنْتُ علی یقین» و این استعمال، مجازی هم نیست؛ بلکه حقیقی است.

خود روایتی که پیش‌تر در باب قاعده فراغ خواندیم، نیز مؤید همین معناست. در آن روایت آمده: «وَكَانَ يَقِیْنُهُ حِینَ انْصَرَفَ اَنَّهُ كَانَ قَدْ اَتَمَّ». یعنی در هنگام انصراف از نماز، یقین داشت که نماز را تمام کرده است؛ اما اکنون، پس از انصراف، دیگر آن یقین وجود ندارد؛ ولی همچنان اطلاق «یقین» نسبت به گذشته کاملاً صحیح است.

افزون بر این، اگر اطلاق «یقین» به‌لحاظ زمان ماضی باشد؛ یعنی شخص در حال حاضر از یقینی یاد کند که در گذشته داشته، باز هم اشکالی در کار نیست. این نوع اطلاق به‌واسطه مشابَهت، مشاکلت و قرینه‌های عرفی و عقلی قابل توجیه است.

**• بررسی اشکالات وارده بر اطلاق یقین در قاعده یقین**

برخی از بزرگان، اشکالاتی دیگر نیز بر اطلاق واژه «یقین» در قاعده یقین وارد کرده‌اند؛ از جمله اینکه گفته‌اند:

**۱. ظهور عناوین در فعلیت**

عباراتی مانند: «لا تنقض الیقین بالشک» ظهور در فعلیت دارند؛ یعنی منظور، یقینی است که در زمان صدور حکم، فعلاً موجود است. بر این اساس، در باب استصحاب یقین موجود است؛ چراکه یقین داریم به اینکه در زمان سابق، حکم یا وضع خاصی وجود داشته و هنوز هم این یقین از بین نرفته است. شک ما مربوط به بقاء و استمرار آن حالت سابق است.

ادامه از صفحه ۵

محقق خوبی رحمته‌الله در این زمینه معتقد است که شهادت رجالیون قدما مانند شیخ طوسی، نجاشی، کشی و دیگران رحمته‌الله بر وثاقت افراد، بر اساس همین مبنای «محتمل الحس» و «محتمل الحدس» است؛ به این معنا که وقتی کسی ۴۰۰ سال بعد، راوی را بدون سند دقیق توثیق می‌کند، این توثیق مبتنی بر احتمال قوی و اطمینان عقلانی است.

با توجه به اینکه شیخ مفید اسناد جزمی هم در نقل خود آورده و نقل خصال هم از نظر سند خالی از قوت نیست، به نظر می‌رسد، ما بر صدور روایت، حجت و دلیلی داریم که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

**۲. استظهار و دلالت روایت**

عبارت «من کان علی یقین فأصابه شكٌ فلیمض علی یقینه» از نظر عرفی بیشتر به این معنا تلقی می‌شود که شک واردشده، درباره صحت یقین اولیه است؛ یعنی سؤال این است که آیا چیزی که قبلاً یقین پیدا کرده بودم، واقعاً درست بود یا خیر؟

ذیل روایت که می‌فرماید: «فإنَّ الیقین لا یدفع بالشک» با این برداشت تناقضی ندارد و هماهنگ است؛ یعنی شک نمی‌تواند یقین را نقض کند.

همچنین در نقل خصال آمده است: «فإنَّ الیقین لا ینقض بالشک» که مورد تأیید روایات دیگر درباره قاعده یقین و قاعده فراغ نیز هست؛ مثلاً در برخی روایات آمده است که در حال انجام وضو، حواس انسان جمع‌تر است و وقتی شک می‌کند، به‌دلیل حالت شک است، نه تردید به عمل قبلی(وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۲۷)

**۳. تبیین ماهیت یقین**

یقین معمولاً به این سادگی حاصل نمی‌شود که ناگهان به ذهن برسد؛ بلکه اغلب نتیجه مطالعه، بررسی و پیدا می‌کند، معمولاً جواب موضوع را به دقت بررسی کرده است و به این دلیل است که آن حالت برای او در آن لحظه «أَذْكَر» و هوشیارانه‌تر از حالتی است که بعداً در آن شک ایجاد می‌شود. این مسأله به‌نوعی تأیید می‌کند که یقین و شک دو حالت متعارض و مستقل هستند و قاعده یقین می‌گوید: شک نمی‌تواند آن یقین قبلی را نقض کند.

البته نباید تصور کرد که برای قاعده یقین، الزاماً عملی مثل وضو لازم است؛ بلکه یقین ممکن است، حاصل یک باور یا معرفت درونی باشد که با تفکر و بررسی به دست آمده است.

**• روایت دیگری در باب قاعده یقین و قاعده فراغ**

در روایات مربوط به قاعده فراغ نیز روایت مهمی از حضرت ابی‌عبدالله رحمته‌الله نقل شده است که سند آن معتبر است. مضمون روایت چنین است: «إِنَّ شَكَّ الرَّجُلِ بَعْدَ مَا صَلَّى فَلَمْ يَذَرْ أَلَاثًا صَلَّى أَمْ أَوْزِعَا وَكَانَ يَقِیْنُهُ حِینَ انْصَرَفَ اَنَّهُ كَانَ قَدْ اَتَمَّ لَمْ يُعِدِ الصَّلَاةَ وَكَانَ حِینَ انْصَرَفَ أَقْرَبَ إِلَى الْحَقِّ مِنْهُ بَعْدَ ذَلِكَ» (من لا یحضره الفقیه ۱: ۳۵۲)

یعنی وقتی مردی پس از پایان نماز شک می‌کند که سه‌رکعت نماز خوانده یا چهار رکعت، درحالی‌که در هنگام ترک نماز یقین داشته که نماز را به پایان رسانده، دیگر نماز را دوباره نمی‌خواند؛ زیرا یقین او در هنگام ترک نماز، به واقعیت نزدیک‌تر بوده است.

این حدیث در کتاب مستطرفات سرائر نیز چنین نقل شده: «إِذَا هُوَ شَكَّ بَعْدَ مَا صَلَّى فَلَمْ يَذَرْ أَلَاثًا صَلَّى أَوْ أَوْزِعَا وَكَانَ يَقِیْنُهُ حِینَ انْصَرَفَ اَنَّهُ قَدْ اَتَمَّ لَمْ يُعِدْ وَكَانَ حِینَ انْصَرَفَ أَقْرَبَ مِنْهُ لِلْحِفْظِ بَعْدَ ذَلِكَ» (السرائر، ج ۳، ص ۶۱۴)

بنابراین، با بررسی روایات وارده در باب قاعده فراغ، به‌خوبی

ادامه از صفحه قبل

## تحلیل فقهی مالیت رمزارزها

در سخنان اخیر حضرت‌عالی نیز نکات مهمی درباره معاملات و شروط صحت بیع مطرح شد. در همین راستا، ما درخواست داریم در نسخه‌های آتی یا ویرایش‌های جدید، مباحث فوق با این تفکیک ساختاری تنظیم شود تا هم موضوع‌شناسی و هم حکم‌شناسی دقیق‌تری صورت گیرد.

برای مثال، در مورد ماینینگ (استخراج)؛

• باید ابتدا موضوع‌شناسی دقیق صورت گیرد: آیا واقعاً استخراج رمزارز، شبیه معدن‌کاوی است؟

• اگر چنین است، حکم فقهی آن چیست؟ آیا ماهیت آن جعاله است؟ یا اجاره؟

• همچنین بحث حایزت چقدر در این فرآیند صدق می‌کند؟ و...

پاسخ به این پرسش‌ها به‌صورت مجزا و با ادبیات شفاف فقهی، کمک خواهد کرد تا فقه رمزارزها از حالت کلی‌گویی خارج شده و به سطح قابل استفاده برای فقها، مراجع تقلید و حتی قانون‌گذاران برسد.

تملک حاصل از ماینینگ، مصداق «اكتساب» است، نه جعاله و نه اجاره

**• پاسخ آیت‌الله مدرسی**

ماینینگ یعنی چه؟ یعنی همین فرآیندی که توضیح داده شد؛ مثلاً در مورد بیت‌کوین یا سایر رمزارزها، فردی می‌خواهد تراکنش‌هایی را که در شبکه اتفاق می‌افتد، ثبت و مهروموم کند. در قبال این کار، سیستم به او پاداشی می‌دهد. این عمل نه جعاله است، نه اجاره و نه هیچ عنوان قراردادی دیگر؛ بلکه مطابق با آیه شریفه ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾ (نساء، آیه ۳۲) ، مصداق اکتساب و تلاش فردی است؛ یعنی اگر کسی کاری را انجام داد و نتیجه‌اش را به دست آورد، بدون آنکه با کسی قراردادی بسته باشد، این حاصل تلاش خودش است و شرعاً متعلق به اوست.

در موضوع ماینینگ نیز چنین است. شبکه و پروتکل آن به‌صورت رایگان در اختیار همه قرار دارد. هرکسی می‌تواند آن را داللود کند؛ اما تنها کسانی که با صرف هزینه، تهیه تجهیزات و تلاش واقعی، فرآیند استخراج را انجام می‌دهند، نتیجه را به دست می‌آورند. پس این پاداش، محصول کار و زحمت خودشان است، نه نتیجه قرارداد با شخص دیگر؛ درنتیجه، حتی تصور جعاله یا اجاره نیز در اینجا‌راه ندارد.

**• پرسش دوم حجت‌الاسلام جواد عبادی**

تفاوت «مالیت عرفی تحمیلی» با «مالیت عرفی طبیعی» در پدیده‌های نوظهور

در موضوعات جدید، باید توجه کنیم که گاهی مالیت برخی اشیاء نه از طریق سیر طبیعی عرف، بلکه به‌تدریج و با فشار رسانه‌ای و تبلیغات گسترده به عرف تحمیل می‌شود؛ یعنی از ابتدا، عرف اساساً آن پدیده را نمی‌پذیرد یا برای آن هیچ ارزش مالی قائل نیست.

مثلاً فرض کنید بر اثر فرایند ماینینگ، به من یک کد ۲۲ رقمی داده می‌شود. در ابتدا، عرف نسبت به چنین چیزی مقاومت می‌کند و می‌پرسد: این کد چه ارزشی دارد؟ چرا باید آن را مال بدانیم؟

یا در مواردی مثل برخی اپلیکیشن‌های تبلیغ‌شده که با نصب روی گوشی، کوینی به کاربر اختصاص می‌دهند، باز هم عرف دچار تردید است؛ اما با تکرار زیاد، تبلیغات و اینکه گفته می‌شود، می‌توان این کوین‌ها را در صرافی‌ها به پول نقد تبدیل کرد، کم‌کم عرف می‌پذیرد که این «چیز» ارزش دارد؛ ولو اینکه هنوز هم واقعاً نداند. درواقع، چنین پذیرشی از سوی عرف، حاصل یک فرایند طبیعی نیست؛ بلکه نوعی تحمیل از سوی ذی‌نفعان و رسانه‌هاست. بنابراین باید میان دو نوع مالیت عرفی تفکیک قائل شد:

۱. مالیت عرفی طبیعی که عرف بر اساس نیاز، فایده و تجربه ملموس، چیزی را به‌عنوان مال می‌پذیرد.
۲. مالیت عرفی تحمیلی که عرف، تحت تأثیر تبلیغات گسترده، فشار رسانه‌ای یا منافع عده‌ای خاص، ناخواسته آن را می‌پذیرد.

ما باید در تحلیل‌های فقهی به این تفاوت توجه داشته باشیم؛ زیرا هرچه جلوتر می‌رویم، با فناوری‌ها و تکنیک‌های پیچیده‌تری مواجه می‌شویم که تلاش می‌کنند، مفاهیم و مصادیق جدیدی از «مال» را بر عرف تحمیل کنند.

**• پاسخ آیت‌الله مدرسی درباره تغییر قیمت و مالیت در اثر تبلیغات و تقاضای مردم**

فرض کنید فردا خبری دروغ منتشر شود مبنی بر اینکه فلان میوه خواص زیادی دارد و به‌همین دلیل، تقاضای آن از سوی مردم بیشتر می‌شود و قیمتش بالا می‌رود. حالا اگر کسی در آن فضای گرانی، میوه فردی را تلف کند، آیا ضامن است یا نه؟ آیا چون خبر دروغ بوده است، پاسخ این است که دیگر ضامن نیست؟! وقتی قیمت چیزی تغییر کرد یا چیزی که قبلاً مال محسوب نمی‌شد، اکنون مال شده است، دیگر مال به حساب می‌آید.

البته شما می‌توانید اقداماتی انجام دهید تا تبلیغات دروغین را خنثی کنید؛ اما ذات مالیت چیز تغییر نمی‌کند. نکته مهم این است که اگر مردم به هر دلیلی، حتی تحت تأثیر تبلیغات، تقاضای‌شان برای چیزی افزایش یافت، آن چیز مال است و این امر، تأثیری در مالیت ندارد.